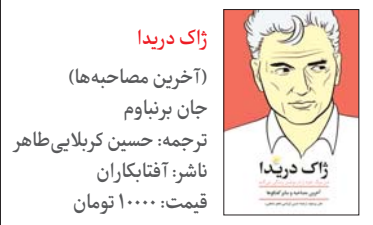


بررسی

من مرگ خود را در نوشتن زندگی می‌کنم

● ژاک دریدا (۲۰۰۴–۱۹۳۰) از مهم‌ترین فیلسوف فرانسوی نیمه دوم قرن بیستم می‌دانند. او بیش از ۴۰ کتاب منتشر کرد، موضوع دو فیلم و چندین میگزرد رسانه‌ای بود و بر رشته‌ها و حوزه‌های مطالعاتی بسیاری تأثیر گذاشت: از حقوق، ادبیات، ریاضیات، سیاست تا تعلیم و تربیت، جنسیت، روان‌شناسی، مطالعات نژادی و الهیات. دریدا در ایران نیز فیلسوفی کاملا شناخته‌شده است و برخی از آثار او به فارسی ترجمه یا معرفی شده‌اند. به تازگی آخرین مصاحبه او در کنار برخی دیگر از گفت‌وگوهایش به همت نشر آفتابکاران منتشر شده است. گفت‌وگوها را «جان برنیام» انجام داده است. این مجموعه همراه است با مقدمه‌ای با عنوان «تحمل فقدان: دریدا به مثابه یک کودک» که برنیام نوشته است. منتخب کتاب‌شناسی آثار ژاک دریدا که در زبان انگلیسی به چاپ رسیده‌اند از دیگر بخش‌های این کتاب است که حاصل کار پتر کراپ است.

دریدا این مصاحبه را در اواخر عمر خود در بستر بیماری زمانی انجام داد که تحت مداوای شدید بود. جالب آنکه در این مصاحبه به شدت پرهیز دارد دراین‌باره صحبت کند. گفت‌وگو با بحث درباره کتاب «اشباح مارکس» آغاز می‌شود، کتابی مهم و اساسی‌که کاملاً وقف مساله عدالت است. مصاحبه‌کننده نظر دریدا را درباره جمله مشهور او می‌پرسد مبنی بر اینکه «دوست دارم زیستن را فرا گیرم». دریدا پاسخ می‌دهد: «هیچ‌وقت زیستن را نیاموختم. آموختن زیستن باید به معنای آموختن مردن باشد، آموختنی که به همراه پذیرش اخلاقیات مطلق است.» در ادامه برنیام به شکل نگارش دریدا اشاره می‌کند که اختراع کرده بود. دریدا پاسخ می‌دهد اگر من نگارشم را اختراع کرده بودم، آن را مانند یک انقلاب ابدی انجام می‌دادم، چراکه در هر موقعیتی خلق روشی مناسب برای تفسیر، برای کشف قانون رویدادهای غریب، برای درنظرگرفتن مخاطبان فرضی یا مشتاق ضروری است.» او اضافه می‌کند: «و هم‌زمان آن نگارش را طوری می‌ساختم که با مخاطب کاری کند که خواندن را (زندگی کردن را) فراگیرد. چیزی که مخاطب عادت به دریافتش در هیچ‌جا دیگر ندارد.» مصاحبه‌کننده در ادامه به مساله زبان، تعامل دانش و قدرت و جهان‌شهرگرایی در فلسفه دریدا می‌پردازد و نظر او را درباره حوادث یازده سپتامبر، دو سال از واقعه، می‌پرسد.



حال‌وهوای مصاحبه و دریدای در بستر بیماری را می‌توان از توضیح جان برنیام در مقدمه کتاب دریافت: «روزنامه فرانسوی لوموند در ۱۹ اوت ۲۰۰۴ مصاحبه‌ای با عنوان «من با خودم در نبرد هستم» با ژاک دریدا منتشر کرد. فیلسوف در آن مصاحبه بر صحنه‌ای ظاهر شد که با آن آشنا بود، در سوگواری‌استگاهی که مادام و بی‌وقفه وجود او را تحت‌تأثیر قرار می‌داد و اکنون دیگر به نظر می‌رسید که تمام وجود او را دربر گرفته باشد. دریدا بر این صحنه، این‌بار بیش از همیشه، بر آن شده بود تا به عنوان یک بازمانده قدم پیش بگذارد. آن هم در هر دو وجه آن، به عنوان «شیخی»تعلیم‌ناپذیر که هیچ‌وقت چگونه زیستن را نخواهد آموخت» و مردی که نمی‌خواهد از «آری گفتن» به زندگی دست بکشد، متفکری که تمام آثارش تجلیلی است از قدرت ویرانگر هستی. چند هفته بعد از چاپ این مصاحبه، در شب نهم اکتبر همان سال، دریدا تسلیم بیماری‌اش شد. برای آن دسته از مخاطبان دریدا که آثارش را خوانده و به او عشق ورزیدند و آماده همراهی با او در مسیری طولانی‌تر بودند، درک این خبر کار ساده‌ای نبود.

در لحظه‌ای که پسرده پائین آمد، تقریباً به طور غریزی، حس می‌کردی که بهتر است حرکت نکنی؛ بهتر است همان‌جا، در کنار او بمانی. بر آن صحنه سگدل سوگواری، جایی که باید او را «بدرود» گویم، اما او نه از صحنه ناپدید شده و نه آن را ترک کرده است. اگر اجازه داشته باشم ما بایلم تا در اینجا از ایمره کرتس یاد کنم و از کمپانی تئاتر اورت در پاریس تشکر کنم، جایی که رمان سرود روحانی برای کودک زاده‌نشده و برای اجرای صحنه‌ای تنظیم و به نمایش درآمد. در پایان ماه اوت همان سال، لوسین اتون، مدیر این تئاتر بعد از خواندن مصاحبه دریدا در لوموند از من دعوت کرد تا شاهد نوشته وهم‌الود این نویسنده مجار و برنده جایزه نوبل ادبی باشم. در آن دستور مهمان‌نوازانه انتظار آن‌که دو چیز با هم اتفاق افتد نبود: در سرود روحانی کرتس، در این کلمات پریشان مردی در نیمه‌راه زندگی، آنچه به آن اشاره می‌شد درواقع چیزی بود شبیه: «من زنده ماندم پس هستم.» اگر دقت کنی همه چیز آنجاست، همه‌چیز به شکلی از مضامین دریدایی بازمی‌گردد.»

سیدنی مینتز نامی آشنا در انسان‌شناسی و گرایش «تاریخ از پائین» برای دانشگاہیان است، او حدوداً سی سال پیش (۱۹۸۵) کتابی به طبع رساند که از اولین طلیعه‌های تاریخ‌نگاری خرد بود با نامی که نشان از دوران خود داشت: «شیرینی و قدرت». سیدنی مینتز شکر را به عنوان یک محصول تاریخی می‌دید که جریان‌های غالب جهانی آن را به منبع اصلی کالری برای فرودستان تبدیل کردند و ذائقه زندگی روزمره ما را شکل دادند. همچون بسیاری از امور روزمره که بدیهی به نظر می‌رسند، وجود شکر در میان بسیاری از غذاها و در کنار بسیاری چیزهای دیگر توجه ما را برنمی‌انگیزد. اما باید دانست که در پس هر پیوستی گسستی می‌زید و آنچه یکدست و یکپارچه به نظر می‌آید در حقیقت سرشار از تناقض‌ها و تضادهاست. اموری که به تغذیه مربوطند تاریخی ناپیدا پیموده‌اند تا بر سر سفره ما حاضر شوند. سبب‌زمینی از اواسط دوران قاجار، جای به شیوه دم‌کردن حدوداً ۱۵۰ سال و حتی منش غذاخوردن بر میز و با قاشق و چنگال تا پنجاه سال پیش رایج نشده بود. شکر اگرچه از گذشته دور در ایران شناخته شده بود، اما با بدل‌شدن به یکی از منابع اصلی کالری در غرب بود که چون سوخت یاری در کارخانه عظیم انقلاب صنعتی به کار افتاد و با ردی از خون فتح جهان‌های نو را اعلام کرد. انسان‌شناسان را بر اساس گرایش کلی به دو شاخه اصلی فرهنگی و ماتریالیستی تقسیم می‌کنند. در شاخه ماتریالیستی، ریچارد وایت یکی از راویان اصلی فرایندی است که امروزه به نام توسعه می‌شناسیم. در این رویکرد میزان انرژی بالقوه و بالفعلی که در جوامع وجود دارد و به کار گرفته می‌شود، منبع اصلی شناخت آن اجتماعات و همچنین سرعت فرایندی است که این جوامع به سوی توسعه طی می‌کنند. شاید کتاب معروف و تکان‌دهنده جرد هایلومند با نام «اسلحه، میکروب و فولاد» (با ترجمه حسن مرتضوی، چاپ اول تهران: نشر بازتاب‌نگار)، یکی از موفق‌ترین کتاب‌ها در به‌کارگرفتن این رویکرد باشد. او نشان می‌دهد که به علت وجود چهارپایان متنوع در کشورهای خاورمیانه‌ای و فقدان این تنوع در منطقه کارائیب، دخت‌سوار، سفر و حتی جنگ‌ها بیشتر به توان و انرژی عضلات انسانی وابسته و لاجرم حرکت چرخ‌های تاریخ کند و جانکه بود.

شکر سوخت بار انقلاب صنعتی غرب

میزان کالری تولیدی و مصرفی در یک جامعه نیز تابعی از رویکرد مادی به توسعه است. نیشکر کاشته‌شده در یک جریب زمین استوایی مناسب، تقریباً هشت میلیون کیلوکالری تولید می‌کند. برای استحصال این میزان کالری از کندم به نه تا دوازده جریب زمین احتیاج است. مینتز ترجیح می‌دهد که این بازی اعداد را با گوشت قرمز ادامه ندهد چون معادله‌ای به‌شدت نابرابر خواهد داشت. پس می‌توان نتیجه گرفت که با اجتماعی‌شدن شکر، انرژی مورد نیاز عضلات انسانی برای کار بسیار طولانی و طاقت‌فرسا فراهم آمده بود.

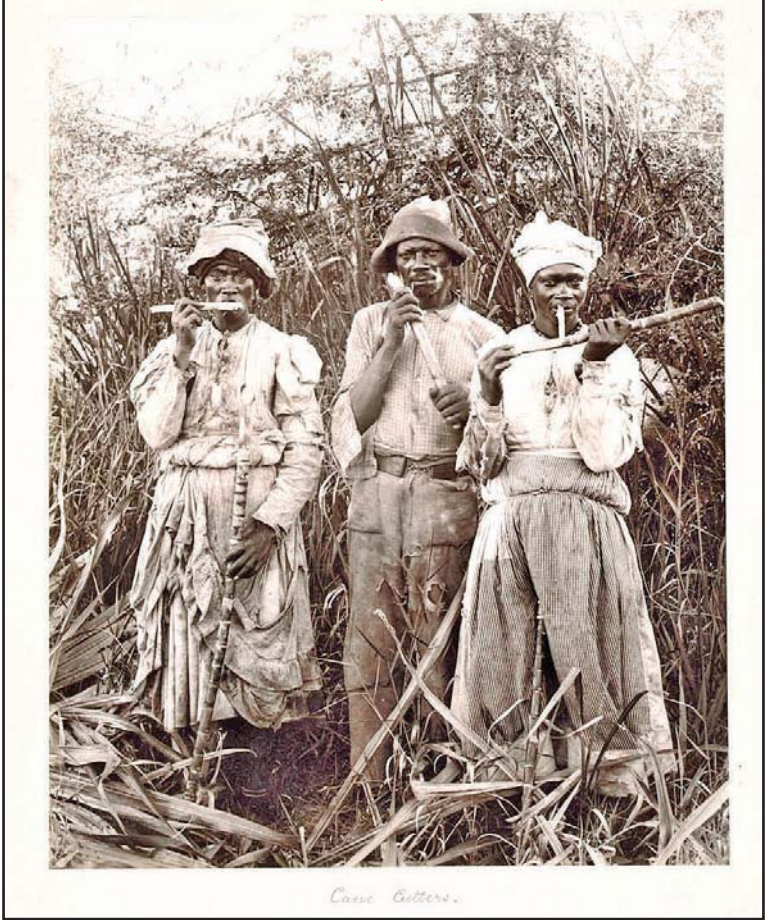
شکر فراوری‌شده یا آنچه به‌عنوان شکر بلورین یا سفید می‌شناسیم، از قرن‌ها پیش زینت‌بخش سفره‌های برجمل اشرف و ثروتمندان بوده، اما آنچه شکر را به کارایی و دست‌یافتنی و در حقیقت سوخت موتور انقلاب صنعتی بدل کرد، تاریخی ۴۰۰ ساله دارد. والت‌ر بنیامین تناقض تمدن را روزگاری در یک جمله بیان کرده بود که «آنچه ما شکوه یک تمدن می‌نامیم در حاشیه‌هایش بربریتی تمام‌عیار است.» انقلاب پرشکوه صنعتی در غرب کار باعث می‌شود رنج میلیون‌ها برده‌ای را که در مزارع نیشکر جان می‌کندند تا کالری ارزان به اروپا برسد، فراموش کنیم. در فاصله سال‌های ۱۶۰۰ میلادی تا ۱۸۷۰ یعنی وقتی که جنگ داخلی آمریکا با شکست برده‌اران جنوبی به پایان رسید، تقریباً دوازده میلیون برده از آفریقا به آمریکای شمالی، کارائیب و لاتین برده شدند. جزایر کارائیبی که روزگاری به نام جزایر خوشه‌اند می‌شدند میزبان دو میلیون برده سیاه بود که پس از لغو بردگی فقط ۶۷۰ هزار تن از آنان زنده مانده بودند. بااین‌همه، کار در این سوی اقیانوس فقط اندکی از جزایر شکر آسان‌تر بود. نظام بردگی و حتی سراز (به‌جز در روسیه تزاری) در قرون هجده ناپدید شده و کار مزدی به جای آن نشتسته بود. بی‌رحمی سرمایه‌داری نوین را می‌توان در بهره‌کشی از کودکان رصد کرد که تا اواسط قرن نوزدهم میلادی اجازه ن داده بود کار کودکان محدود شود و آن را قراردادی مشروع میان دو انسان مختار می‌دانست.

اما آنچه کار مزدی را در این سوی اقیانوس اطلس بر پای می‌داشت فقط اقتدار کلیسا، قدرت پلیس و سطوت شلاق کارفرما نبود. شکر یکی از عوامل ایجاد رضایت و عامل اصلی تأمین کالری بالا برای کار جانکه در میان چرخ‌های دوده‌گرفته صنعت بود. تأمین کالری در جوامع انسانی و نوع فراهم‌آمدن آن همواره مسأله مهمی بوده است. کنیه‌های کهن ایرانی در کنار دوری از دروغ، گریز از خشکسالی را نیز آرزو می‌کردند. تأمین کالری روزمره در دورانی که انسان به‌شدت مقهور طبیعت بود، تلاشی سخت و گاه نومیدانه می‌طوید. اگر فراهم آوردن کالری در جوامع کشاورزی مسأله‌ای سالانه بود، در انگلستان قرون هجدهم و نوزدهم که با شتاب هرچه‌بیشتری صنعتی می‌شد، بدل به معضلی روزمره شده بود. در این میانه شکر به‌عنوان یک کربوهیدرات سریع‌الجذب به‌سرعت وارد جریان خون می‌شد و توان عضلانی را از یکسو بازبانی و خستگی عصبی را از سوی دیگر ترمیم می‌کرد. در اوایل سده ۱۷۰۰ هر فرد انگلیسی سالانه در حدود ۲ کیلوگرم شکر مصرف می‌کرد و در اوایل قرن بعد این میزان به ۹ کیلوگرم رسید. در سراسر انگلستان

تاریخ

از شکر و دیگر شیاطین

مزدک دانشور



به‌خصوص در شهرهای صنعتی چون منچستر و لیورپول، وقتی سوت استراحت را می‌زدند، کارگران کارشان را متوقف می‌کردند و سریع یک فنجان چای شیرین‌شده با شکر می‌نوشیدند یا قرص ناشان را در آن خیس می‌کردند و به تیش می‌کشیدند. یک قرن بعد، میزان مصرف شکر به میزان باورنکردنی ۴۵ کیلوگرم در سال رسید. شکر فقط چای را شیرین نمی‌کرد، بلکه تقریباً در همه چیز موجود بود. این روند شتابان به رغم عدم نیاز به آن میزان کالری ادامه پیدا کرده و مصرف شکر در آمریکا در حال حاضر بالاترین رکوردها را احراز کرده است. هر آمریکایی به صورت میانگین سالانه ۲۰ کیلو شکر نیشکری و ۵۰ کیلو شربت ذرت استفاده می‌کند که اثری مشابه و گاه تخدیرکننده‌تر هم دارد.

شکر، مخدری سیاسی

شکر به طرز عجیبی باعث تحریک قسمت‌هایی در مغز می‌شود که هنگام مصرف نیکوتین، کوکائین و الکل فعال می‌شوند. شکر موجب ترشح انتقال‌دهنده‌های عصبی چون دوپامین می‌شود و لذت و پاداش می‌آفریند. شکر، به قول سیدنی مینتز، یکی از مواد اعتیادزایی (چون تنباکو، چای، قهوه و رام) بود که از مناطق گرمسیری به دست می‌آمد و در ترکیب با مواد بالا مصرف‌کنندگانش را سحر می‌کرد و در غذاها (در سیگار کمل تنباکو را با شکر مخلوط می‌کنند؛ چای و قهوه بدون اضافه‌کردن شکر معنایی ندارند).

- که فرهنگ هنوز در آنها منابع لذت و درد را تحت کنترل خود ندارد - بسیار بیشتر از بزرگسالان تحت‌تأثیر قندهای راس قرار می‌گیرند. در میان غذاها، موادی که حاوی شکر بالا و فراوری شده‌اند، بیشترین تأثیر فوری را بر کودکان دارند. این ماده کودکان را شاد می‌کند، پریشانی‌شان را آرام می‌کند و درد را تسکین می‌دهد. تجربه زیسته دندانبیزشک کودکان هم این مسأله را تأیید می‌کند، به خصوص که پس از کشیدن دندان‌های شیری، صرف بستنی توصیه اصلی است. با این همه، ادبیات پژوهشی در رابطه با اعتیادوری شکر به شدت اندک است. بی‌آنکه به تئوری توهم توطئه میدان داده شود، این نکته را باید در نظر گرفت که تا سالیان دراز کمپانی‌های تولید مواد غذایی بوده‌های کلان برای تحقیقاتی اختصاص می‌دادند که چربی را عامل اصلی مشکلات سلامتی معرفی کند و شکر تا جایی که ممکن است در حاشیه باقی بماند. همین راستا بی‌دلیل نیست که تحقیقات مربوط به تأثیرات سُکرآور شکر کم‌تعداد باشد.

به عنوان یک واقعیت اجتماعی می‌توان به پیشنهاد سازمان الکل‌های گمنام به اعضای خود استناد کرد که وقتی میل به نوشیدن الکل در آنها غلیان کرد، با مصرف ککلات و شیرینی آن را از سر بگذرانند. همین خصلت تخدیری شکر است که در شرایط خاص اجتماعی مصرف بالای آن را توجیه می‌کند. در سال‌های «صنعت و امپراتوری»، به قول هابسبام، انگلستان کارخانه جهان بود و تولید صنعتی آن از هر کشور دیگری بالاتر. «صنعت و امپراتوری»، ترجمه عبدالله گوری، نشر ماهی، شکر، چای و نان چاودار در میانه کار به فقط کالری مورد نیاز را تأمین می‌کرد که لحظه‌ای از آرامش و فراغت حاصل می‌کرد تا مغز اندکی آرام گیرد و به هوای چاشت بعدی فرسایش کار تکراری را حس نکند. به همین ترتیب، در سال‌های رکود اقتصادی ۱۹۲۹–۱۹۳۶ به گفته روزنامه‌نگاران آن سال‌ها مردم وقتی کمترین پولی به دست می‌آوردند، آن را خرج شیرینی می‌کردند.

در سال‌های رکود اقتصادی ۲۰۰۸ نیز تنها بخشی از اقتصاد که رونق را تجربه می‌کرد، تولیدکنندگان شکلات و شیرینی بودند. در ایران نیز - در تمامی سال‌های جنگ بخشی از کالری توزیع‌شده به واسطه سیستم کوپنی (با نام کمترآشنای کارلایی) شکر فراوری‌شده بود: انرژی و رضایتی تومان، اگر تخدیر را کلمه‌ای سنگین برای این وضعیت به شمار بیاوریم.

قاروره شیرین

«اولین آزمایشگاه پزشکیان دهانشان بود» این جمله یکی از آشناترین جملات کلیدی در اوایل تحصیل پزشکیان است. در هنگامی که شیوه‌های نوین تشخیص یا به عرصه نگذاشته بود، حکیمان قدیم باید از خودگذشگی بسیاری به خرج می‌دادند و ادرا ر مریض را در برخی بیماری‌ها به دهان می‌بردند و از مزه آن حال و احوال بیمار را می‌یافتند. اگر این ادرا ر (یا به زبان آن روز قاروره) مزه‌ای شیرین داشت، بیماری قند تشخیص داده می‌شد. این تشخیص پزشکی در غرب پس از ورود شکر به زندگی ثروتمندان گسترش یافت. توماس ویلیس مشاور پزشکی شاه در اوایل دهه ۱۶۷۰ میلادی این مزه شیرین را چنین توصیف کرده است: فوق‌العاده شیرین مثل شکر یا عسل، و در آن را «ادراری شیطانی» گذاشت. نامی بی‌رحمانه برای چنین ادرا ر خوش‌طعمی. دیابت شیرین و همتای دردناکش نقرس در آن روزگاران بیماری صاحبان قدرت و ثروت به حساب می‌آمد و یا در فرودستان حادث نمی‌شد و اگر هم بروز داشت، کسی آن را تشخیص نمی‌داد. به هر حال باید پذیرفت که بهای مزه‌کردن قاروره همواره بسیار بالا بوده است و آنچه در تاریخ باقی مانده، طعم ادرا ر فرادستان است.

به کجای می‌رویم یا باید به کجا برویم؟

با اجتماعی‌ترشدن شکر می‌توان حدس زد که بیماری‌های مرتبط با آن نیز افزایش یابد. فقط ۵۰ سال پس از دکتر ویلیس، فردریک اسلر به زانی که می‌خواستند اندامی متعادل داشته باشند، توصیه کرد که «اعتدال پیشه کنند و از مصرف بیش از حد شکر پرهیز کنند». با این همه، تا به امروز «میانه‌روی و اعتدال»، چه در بعد سیاسی و چه در وجه مصرف غذا، چندان معنای روشنی ندارد. چراکه در قرن هجدهم میانگین مصرف شکر در انگلستان حدود ۲ کیلوگرم بود و در حال حاضر ایران به ۳۳ کیلوگرم در سال رسیده است. اگر در آن روزگار شکر به صورت آشکار در غذاها استفاده می‌شد، در حال حاضر کمپانی‌های قدرتمند تغذیه تلاش می‌کنند که میزان قندی که به غذاها اضافه می‌کنند پنهان بماند. در انگلستان اجبار کمپانی‌ها به چسباندن «برچسب واقعیت‌های غذایی» همواره با مخالفت‌هایی روبه‌رو شده است و کمپانی‌ها تلاش می‌کنند که واقعیت‌ها را با بازی‌های حتی ردیالاتی بپوشانند. مثلاً از خطوط بسیار ریز استفاده کنند که خواندن آن برای مشتریان تقریباً محال است، یا به جای ایجاد یک معیار مشخص (مثلاً ۱۰۰ گرم) از میوه‌های مبهم مثل هر سسم (۱۵ گرم) استفاده کنند، یا حتی قند موجود در مواد غذایی را به نام‌های دیگری ذکر کنند.

نظام ملی سلامت انگلستان (NHS) تمامی نام‌های گلوکز، ساکاروز، مالتوز، شربت ذرت، فروکتوز، مالت، ملاس و حتی عسل را در ذیل عنوان کلی شکر طبقه‌بندی می‌کند و برای میزان آن در مواد غذایی خواهان محدودیت‌های مشخصی است. این سازمان معتبر میزان ۲۲ گرم انواع شکر در ۱۰۰ گرم غذا را

بسیار بالا می‌داند و خواهان کم‌کردن میزان شکر به حداکثر ۵ گرم در ۱۰۰ گرم مواد غذایی است. رهنمود این سازمان برای مصرف کلی شکر در شبانه‌روز نیز حداکثر ۳۰ گرم برای افراد بالای ۱۱ سال است. در نهایت تعجب (برای مخاطبان ایرانی) این سازمان آب‌میوه‌های تازه و شیرین را نیز به علت آزادشدن قند موجود در میوه‌ها هنگام فشرده‌شدن، چندان مناسب حال به‌خصوص کودکان نمی‌داند و به جای آن مصرف میوه‌ها را ریح می‌داند.

آمار تولید و واردات شکر در ایران بنا بر منابع رسمی همواره رو به افزایش بوده، اگرچه فرازنوشیب‌هایی را هم طی کرده است. به این معنا که مصرف سرانه از میانگین زیر ۲۵ کیلوگرم در فاصله ۱۳۷۵–۱۳۸۴ به میانگین بالای ۳۰ کیلوگرم در ۱۰ سال بعد رسیده است. این گشایش در مصرف، با آغاز دولت احمدی‌نژاد کلید خورده و به‌رغم بالا و پایین‌ها سیر صعودی داشته است. این آمار البته یک نکته نادیده دیگر هم دارد و آن افزایش تقریباً دوبرابری عسل در بین سال‌های ۱۳۹۰–۱۳۹۵ است. بسیاری از خانواده‌های ایرانی به سبب تبلیغات طب سنتی، مصرف عسل را افزایش داده‌اند؛ بی‌آنکه از شباهت آن به شکر آگاه باشند. بسیاری از ایرانیان نمی‌دانند که شکر در ماست، آب‌میوه‌های صنعتی، کره‌های مختلف، کرن‌فلکس‌های صبحانه و حتی در سس‌های کچاپ به میزان زیادی موجود است و در حال آلوده‌کردن زندگی آنان. دولت نیز بی‌اعتنا به این روند فقط بر درمان‌محور شکر تأکید دارد و به تزییق پول به طرح تحول سلامت ادامه می‌دهد.

برای آنکه در انتقاد صرف باقی نمانیم، می‌توان از راه‌حل‌هایی که اتجنم سلامت عمومی انگلستان (PHE) ارائه داده است برای پیشرفت در مسیر کاهش شکر استفاده کنیم. این انجمن پیشنهاد داده که تغییر اساسی در ترکیب مواد غذایی با هدف کاهش شکر در آنها صورت گیرد. همچنین می‌توان به تغییر و کاهش در اندازه و میزان کالری موجود در یک وعده یا بسته غذایی نیز اندیشید. درعین‌حال باید به فکر تغییر ذائقه شهروندان نیز بود و با آگاهی‌رسانی و تبلیغات مؤثر آنها را به خرید غذاهای سالم‌تر و با میزان کمتر شکر تشویق کرد.

سخن آخر

سیدنی مینتز حق داشت که شکر سفید با ریسمانی خونین از دل تاریخ به زندگی امروز ما وارد شده است. کشتزارهای بیکران نیشکر در جزایر کارائیب و شمال برزیل فقط به خاطر زیبایی‌شان مورد تحسین نیستند، بلکه تاریخی از رنج و شلاق و عرق را در خود پنهان دارند. رنجی تاریخی که هنگام چشیدن شیرینی شکر در یک پودینگ خوش‌طعم به آسانی آن را فراموش می‌کنیم یا از آن بدتر نادیده می‌گیریم. شکر این ماده سفید معصوم، با سفری به این سوی اقیانوس اطلس در به‌حرکت‌دراوردن چرخ‌های انقلاب صنعتی نقشی اساسی داشت، ماده‌ای که آرامش‌بخش بود و درعین‌حال کالری مورد نیاز برای تحرک عضلانی کارگرانی را فراهم می‌آورد که با روی آرای دینکر ساخته شده با تخیل امروز دست‌کاری شده باشد. اما اکثر این فرودستان با دندان‌هایی به‌شدت تخریب‌شده به نمایش درمی‌آیند. اگر داغ بردگی را بر پوست بردگان آفریقایی نقش می‌کردند، داغ انقلاب صنعتی را می‌توان در دندان‌های به‌شدت تخریب‌شده از مصرف شکر کارگران رصد کرد.

شکر با مزه فوق‌العاده‌اش -که در عین مسکن‌بودن، محرک نیز هست- می‌تواند تقریباً به هر ماده غذایی اضافه شود بی‌آنکه مزه اصلی آن ماده را تحت‌تأثیر قرار بدهد. کمپانی‌های تولیدکننده مواد غذایی به درستی اثر اعتیادآور شکر را شناخته‌اند و با ارزان‌شدن هرچه بیشتر این ماده سرکارور، آن را تقریباً به هر ماده‌ای اضافه می‌کنند؛ در برابر مقررات‌گذاری بر سر اضافه‌کردن شکر می‌ایستند؛ محققان و پژوهشگران بسیاری را برای پوشاندن اثرات منفی شکر به خدمت خود درمی‌آوردند و با تبلیغات لجام‌گسیخته و تهاجمی، افراد و جوامع بیشتری را به خیل مصرف‌کنندگان شکر اضافه می‌کنند.

مصرف شکر و عوارض اجتناب‌ناپذیر آن دیگر مختص فرادستان و ثروتمندان نیست، بلکه با اجتماعی‌شدن مصرف شکر، بیماری‌ها نیز گسترش بیشتری می‌یابند. چاقی همه‌گیر، شیوع بالای دیابت نوع دوم، بیماری‌های قلب و عروق و دیگر بیماری‌های متابولیک از پیامدهای مصرف بالای شکر در جوامع انسانی است. پیامدهایی که به صورت فردی راه‌حلی ندارند و شعارهای «خودمراقبتی» وزارت بهداشت ایران تکافوی آن را نمی‌دهد. شکر کالای صرف نیست، یک پدیده تاریخی، اجتماعی و حتی سیاسی است و باید در همه این عرصه‌ها به جدال یا بر خاست، جدالی که معنای مقررات در برابر بازار آزاد است. معانی همبستگی اجتماعی در برابر مصرف خودخواهانه، و البته معنابخش جهانی عادلانه‌تر و بهتر... به امید آن روز.

پی‌نوشت‌ها:

- Goldestien, Darra, and Sidney Mintz. 2015. The Oxford Companion to Sugar and sweets. Oxford university Press
- Sugar changed the world: a story of magic, spice, slavery and freedom 2010
- Ibid. 79
- Guardian online: is sugar the world's most popular drug
- ibid

گفته‌ها

فلسفه تاریخ شریعتی

● **احسان شریعتی** در نشست «فلسفه تاریخ **علی شریعتی**»: در اندیشه شریعتی، تاریخ جایگاه خاصی دارد. شریعتی تاریخ را وارد مطالعات دین‌شناسی و الهیات در جامعه ایران کرد. او از منظر تاریخ و جامعه‌شناسی به حوزه مطالعات الهیاتی می‌پرداخت. البته این افق نگارش بدیع، محدودیت‌هایی نیز بر اندیشه او تحمیل می‌کرد از جمله اینکه موجب در حاشیه قرارگرفتن مباحث فلسفی- الهیاتی در نظام فکری او می‌شد. آیا اساسا تاریخ معنا و جهت خاصی دارد یا خیر؟ این پرسشی است که فیلسوفانی چون هگل و کانت در بحث از فلسفه تاریخ خود بدان پرداخته‌اند. کانت در رساله «نزاع دانشکده‌ها» چند چشم‌انداز و افق نگرش به تاریخ را طرح می‌کند: دیدگاه واپس‌گرا، پیشرفت‌گرا و رویکرد انحطاط‌گرایی. کانت ضمن نفی رویکردهای فوق در نهایت این ایده را مطرح می‌کند که طبیعت یک طرح پنهان دارد که در نهایت به بهبود و تکامل هستی منجر می‌شود. این دیدگاه تا حد زیادی تأثیر در فلسفه هگل نیز مطرح می‌شود چنان‌که او نیز از ایده تکامل‌گرایی و پیشرفت در تاریخ دفاع می‌کند. شریعتی جهت و معنای خاصی برای تاریخ قائل است. از نظر او تاریخ یک مجموعه به‌هم‌پیوسته بامعناس‌ت که البته این نگاه را از جهان‌بینی توحیدی اتخاذ می‌کند. در نگاه توحیدی شریعتی تاریخ مبدأ و معادی دارد. اگرچه در وهله اول به نظر می‌رسد فلسفه تاریخ شریعتی به رویکردهای تاریخ رستگاری در نگرش‌های الهیاتی نزدیک است اما او مکتب مشیت الهی را رد می‌کند و بدین‌ترتیب مرز خود را از چنین نگرشی به تاریخ جدا می‌سازد. بر اساس مکتب مشیت الهی خدانود یک طرح پیشینی در تاریخ تحمیل کرده، در نتیجه انسان دچار نوعی جبر الهی می‌شود و آزادی و اختیار از او سلب می‌شود. شریعتی در مواجهه با بحث اختیار و جبر الهی امر بین‌المرین دو پایه اصلی سازنده تاریخ می‌داند. اگرچه اراده ناس نیروی محرکه تحولات تاریخ است اما سنت و قوانینی نیز بر آن حاکم است که می‌بایست بدان‌ها ملزم بود. طبق این نگرش حتی انبیا نیز منشا خلقی نیستند بلکه منشا کشفی هستند و باید از قوانین و سنتی که به طور طبیعی در عالم نهاده شده پیروی کنند. شریعتی در تاکید بر نقش ناس در تاریخ تا آنجا پیش می‌رود که صراحتاً اعلام می‌دارد: اراده خدانود در تاریخ از آستین خلق بیرون می‌آید. یعنی صدای خدا از دهان خلق شنیده می‌شود. این خود مردم هستند که نماینده خدا بر روی زمین‌اند. بدین‌ترتیب اساسا نظام سیاسی که از دل اندیشه شریعتی سربر می‌آورد از فلسفه تاریخ او قابل فهم و استنتاج است. مبنای فلسفی مردم‌سالاری که در اندیشه سیاسی شریعتی مرکزیت می‌یابد، در فلسفه تاریخ او پایه‌ریزی می‌شود. از سوی دیگر، می‌بایست فلسفه تاریخ شریعتی را فلسفه راهیای از چهارزندان طبیعت، تاریخ، جامعه و خویشنت دانست. به زعم شریعتی از جبر طبیعی می‌توان با تسلط بر قوانینی که بر آن حاکم است و رهایی یافت. از جبر تاریخ و جامعه با مبارزه می‌توان رها شد. این‌مبارزه در اندیشه شریعتی برخلاف رویکرد مارکسیستی چندوجهی است و مبارزه سیاسی برای آزادی، مبارزه اقتصادی -برای عدالت و مبارزه آگاهی‌بخش را دربر می‌گیرد. در نهایت از زندان خویشنت با عبادت و پرستش خدا می‌توان نجات یافت. طرحی که شریعتی به بحث تکاملی در جهت از «عرفان، برابری و آزادی» بدان پرداخته است. در فلسفه تاریخ شریعتی ما شاهد سیری از پوزنتیویسم به هرمنوتیک و نیز سیری از جبر تاریخی به امکان تاریخی هستیم. بدون درنظرداشتن سیر تغییر و تبدل دیدگاه شریعتی این امکان وجود دارد که دچار خطای اتانوکریسم شویم. اما منظر تاریخی بسیار اهمیت دارد که اندیشه شریعتی را درباره فلسفه تاریخ در بستر زمانی و اجتماعی آن مورد مطالعه قرار دهیم.

دومین پرسش محوری که شریعتی سعی کرد بدان پاسخ دهد این بود که آیا می‌توان از تاریخ درس گرفت با توجه به اینکه تاریخ تکرار نمی‌شود؟ از نظر او، پرداختن به تاریخ و گذشته جوامع ضرورت دارد.

این امر بیش از هر چیز به این دلیل است که انسان در هر جامعه اساسا محصول تبار تاریخی خویش است؛ بنابراین رجوع به تاریخ برای بازبانی خود و هویت اهمیت انکارناپذیری دارد. با وجود این، هماگونه که

نیچه تاکید می‌کند تاریخ‌نگاری سه آسیب و بیماری نیز به دنبال دارد: نخست بیماری سنت‌گرایی، بیماری عزیمت‌گرایی و سوم انتقادگرایی که روش روشنفکران است و به معنای نفی و نقد آنچه هست و به تعبیر

دکارت به معنای پاک‌کردن هر چیزی است که روی میز است. رویکرد انتقادگرایی برخی از روشنفکران

خود می‌تواند به نوعی اسارت تاریخ منجر شود.

چنان‌که بعضا برخی روشنفکران تا تحلیلی از تاریخ

ایران ارائه می‌دهند بر مبنای آن اقدام نوعی ایرانی

دچار نوعی نازایی، سترونی و امتناع اندیشه در طول

تاریخ خود بوده است. این تلقی خود نوعی اسارت

تاریخ است. زیرا اگرچه تاریخ را نقد می‌کند اما خود

را اسیر تعین آن تلقی می‌کند. در حالی که به زعم

سارتر اگرچه تاریخ یک جبر و تعین را در برابر انسان

قرار می‌دهد اما این ما هستیم که می‌توانیم آزادیانه با

این میراث تعامل و رفتار کنیم. بنابراین اگرچه تاریخ

امروز ما میراث‌دار گذشته خویش است اما آینده و

فردای نسل امروز گرفتار اسارت جبر تاریخی نیست

بلکه می‌توان با اتکا به اراده انسانی خوش و آگاهی به راستای تغییر آن حرکت کرد.
منبع: بنیاد فرهنگی شریعتی